

شماره شیوه: ۱۲۹۷

درس خارج فقه تربیتی جلسه ۲ - استاد اعرافی

۲ مقدمه
۲ ادله قرآنی
۳ قلمرو عمل به علم
۳ قیود
۵ دلیل اول
۶ دلیل دوم
۶ مقصود از عمل، فیزیکی نیست
۷ حکم عمل به علم
۷ ۱- روایت ترغیب به عمل
۸ ۲- روایت نهی و مذمت عالم بی عمل
۸ الف- اشاره به مفاسد ترک عمل به علم
۹ ب- وعده عذاب می دهد
۹ مصادیق عاملین به علم
۹ ۱- معلم به معنای عام
۱۰ تکالیف معلم تابع نوع تکلیفیش است
۱۰ روایات شمول معلم نسبت به تکالیف مکلف
۱۱ علت شمول معلم
۱۱ ۱- فلسفه تربیتی برای دیگران
۱۱ ۲- فلسفه روحی برای خود
۱۲ جمع بندی

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحث در آداب تعلیم و وظائف معلم بود. در این قسمت از مباحثت، به دلیل اینکه به ترتیب منیه المرید پیش می‌رویم، طبعاً بحث روان‌تر است. بحث اول اخلاص بود و بحث دوم عمل به علم. از جمله آداب تعلیم و وظائف معلم این است که دانش خود را در کار خود به کار بینده؛ و عامل به علم خودش باشد. در همین رابطه، چند جهت از بحث لازم به ذکر است. جهت اول اینکه؛ این ادب و وظیفه (عمل به علم)، ادب عالم است یا ادب معلم؟ در مورد این بحث که ارزش فقهی هم داشت، گفتیم که وظیفه عمل به علم، ادب هر دو گروه است. طبق روایاتی که در باب استعمال العلم و الاخلاص فی طلبہ و تشديد الامر على العالم بحار الانوار آورده شد، به این نتیجه رسیدیم که؛ عمل به علم، هم وظیفه عالم است بما هو عالم و هم وظیفه معلم است بما هو معلم.

بین عالم و معلم عموم و خصوص مطلق است. عالم گاهی معلم هم هست و گاهی نیست. در صورتی که عالم معلم هم باشد، این ادب و وظیفه، متأکد و مؤکد است. اجتماع این دو تا موجب تأکد می‌شود. یعنی از یک جهت، بما هو عالم وظیفه دارد که عامل به علمش باشد؛ و از جهت دیگر بما هو معلم، چنین وظیفه‌ای را دارد. یعنی موجب تأکد این وظیفه می‌شود.

ادله قرآنی

نمونه‌هایی از آیات و روایات آورده شد؛ مثل «كُونُوا رَبَّانِيinَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ» (آل عمران/۷۹)، که ظاهرآ خطاب به علمای یهود است. می‌فرماید: «كُونُوا رَبَّانِيinَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ». جالب این است که آیه می‌گوید، از آن حیث که شما معلم کتاب هستید و از آن حیث که این کتاب را یاد می‌گیرید؛ و با آن ممارست دارید؛ یعنی هم از حیث اینکه خودتان با کتاب سر و کار دارید و هم از حیث اینکه معلم کتاب هستید. پس در این آیه، به هر دو عنوان، اشاره شده است. بنابراین بعضی از آیات و روایات ادب عمل به علم را برای عالم ذکر کرده و بعضی برای معلم؛ و در مثل این آیه، هر دو گروه را جمع کرده است؛ «وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيinَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ». و آیه «أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْهَىنَ أَنفُسَكُمْ» (بقره/۴۴)، مربوط به شخص معلم، هادی و مرشد است و بسیاری از روایات مربوط به عالم است. مثلاً روایت پنجاه و شش این باب دارد که قالَ

شماره هشت: ۱۲۹۷

النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مَثَلُ الَّذِي يَعْلَمُ وَلَا يَعْمَلُ بِهِ مَثَلُ السَّرَّاجِ يُضِيءُ لِلنَّاسِ وَيَحْتَرِقُ نَفْسُهُ»^۱. هر دو عنوان را ما داریم. در عالم هم الى ما شاء الله هست. وَعَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «الْعِلْمُ الَّذِي لَا يَعْمَلُ بِهِ كَأَكْثَرِ الَّذِي لَا يُنْفَقُ مِنْهُ»^۲. این یک نکته است که قبل از بحث کردیم و از آن عبور می‌کنیم.

قلمرو و عمل به علم

قیود

جهت دیگری که می‌توان مطرح کرد این است که قلمرو این ادب (عمل به علم) چیست؟ منظور این است که آیا این ادب در همه علوم متصور است و اطلاق دارد؟ یا اینکه اختصاص به علوم خاصی دارد؟ جواب روشن است. چون می‌گوید عمل به علم، منظور از علم، علمی است که با سعادت و عمل انسان مرتبط است. پس در مورد علومی که با سعادت شخص ارتباط ندارد، جاری نیست. یا علومی که با عمل انسان هیچ ارتباطی ندارد؛ مثل شناخت سیاه‌چالی که میلیاردها سال نوری با ما فاصله دارد؛ یا اگر با عمل ما هم ارتباط دارد، با سعادت انسان گرهی نخورده است. مثل اینکه فلان فن و مهارت را یاد بگیرد. ولی فن و مهارتی که عملی هم هست ولی با سعادت و کمال روحی و نفسی انسان ارتباط ندارد. مثل مهارت در امر رانندگی، جاری نیست.

بنابراین، در قلمرو این ادب، سه قید باید رعایت شود؛

۱- مربوط به علومی باشد که با عمل انسان ارتباط دارد.

۲- دخیل در سعادت و تکامل انسان باشد.

۳- مورد ابتلای شخص عالم و معلم باشد.

بعضی از علوم فی نفسه در سعادت انسان نقش دارند و بعضی از باب مقدمه. پس علومی که با سعادت انسان مرتبط است گاهی بالذات و مستقیم است و گاهی با واسطه و مقدمه؛ مثلاً آشنایی با جغرافیا، به طور مستقیم در سعادت انسان مؤثر نیست ولی همین علم، ممکن است در جایی برای پیدا کردن قبله و یا جنگیدن با دشمن مؤثر

^۱- عدة الداعي و نجاح الساعي، ص: ۸۰

^۲- عدة الداعي و نجاح الساعي، ص: ۷۸

باشد. اینکه می‌گوییم با تکلیف و سعادت انسان ارتباط دارد، این در جایی است که لازم نیست مستقیم باشد گاهی مقدمه‌اش است و غیر مستقیم است.

اگر ظاهر اولیه عمل به علم را بگیریم، باید بگوییم منظور علومی هستند که مستقیماً با عمل انسان ارتباط دارند؛ مثل نماز، روزه، حج، زکات و انفاق یا مسائل اخلاقی که مستقیماً با انسان مرتبط‌اند، در صورتی که معلم یاددهنده این موارد باشد، باید خودش هم عمل بکند. ولی علم‌هایی هم داریم که علوم پایه عمل هستند. مثل شناخت خدا، قیامت، معاد، اوصاف خداوند و امثال این‌ها، بنابراین علوم، همان علوم دینی و این‌ها که محور بحث در این‌جا است بعضی مستقیم مرتبط با عمل است؛ مثل آنچه که در فقه و اخلاق می‌آید؛ و بعضی غیر مستقیم است و جزء معدات و ممدات و پایه‌ها و بنیادهای علوم عملی است؛ مثل علومی که این، در اخلاق و فقه است و آن هم، در کلام و معارف الهی است. که کلام بالمعنى العام، همه آن‌ها را می‌گیرد. شناخت‌هایی که مستقیماً، قواعد اخلاقی و قواعد فقهی نیست که در عمل خود معلم و عالم هم می‌گوییم تأکید پیدا می‌کند؛ که باید ملتزم به آن‌ها باشد. بلکه معرفت الله و معرفت علم و قدرت و احاطه خدا بر عالم و چیزهایی که بنیاد عمل انسان است و پایه حرکت و تکامل انسان است ولی مستقیماً عمل نیست. این روایات، ولو اینکه تعبیر به عمل به علم دارد؛ و ابتدا ممکن است ذهن آدم به سمت این برود که یعنی علمی که با عمل سر و کار مستقیم دارد؛ ولی حقیقتش این است که اگر کسی در قرائنا و شواهد موجود در روایات دقت بکند می‌بیند که با علوم پایه هم سر و کار دارد. عن النبی ص قال: «مَنِ ازْدَادَ عِلْمًا وَلَمْ يَزَدِهِدَ لَمْ يَزَدَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا». قطعاً یک مصدق روایت این است که علم الهی را بخواند ولی در او خشیت و هدایت ایجاد نشود. از اقسام عمل به علم، عمل جوارحی است و قسم دیگر، عمل جوانحی که تولید صفات اخلاقی است و یک قسم آن هم، ساختن شخصیت، انگیزه‌دار شدن و شکل‌گیری شخصیت بر اساس شناخت خدا است و در واقع ترتیب آثار عملی بر آن معارف دینی و علمی است که نسبت به توحید و خدا است. نوعی از علوم وجود دارد که با تربیت در ساحت‌های عملی مثل تربیت اجتماعی و سیاسی و امثال این‌ها سر و کار دارد. نوع دیگری از علوم وجود دارد که با یک نوع رشد و کمال عقلانی یا اخلاقی سر و کار دارد. مقصود این روایات، علومی هستند که با رشد و تکامل شخصیت انسان مرتبط باشد است. یعنی عالمی که علوم الهی و دینی را آموزش

شماره شیوه: ۱۲۹۷

می‌دهد و در این فضا قرار می‌گیرد، باید به علوم خود – چه در حوزه رشد عقلانی و شخصیتی چه در حوزه رشد اخلاقی یا تربیت فقهی و عملی و این‌ها – توجه بکند و برای او این مورد تأکد است.

قید سومی هم که می‌توان ذکر کرد، این است که مورد ابتلای شخص عالم و معلم باشد. بعضی چیزها هست که با عمل و سعادت انسان ارتباط دارد، ولی با شخص او ارتباطی ندارد. در مورد فلان کار خیر، از اطلاعات کافی و جامع برخوردار است، ولی مورد ابتلای او نیست؛ و الان برای او مصدقیتی ندارد. مثلاً در مورد عالم معلم فقیر و ناداری که در باب انفاق سخنرانی می‌کند و مسائل علمی را یاد گرفته و یاد می‌دهد، انفاق مالی متصور نیست. بنابراین، این روایات، با معلمی مرتبط می‌شود که سر و کارش با علمی است که در عمل مصدق دارد؛ و با سعادت ارتباط دارد؛ و با شخص او هم مصدقیتی دارد؛ و او هم به نحوی می‌تواند مصدق او باشد؛ و الا اگر یکی از این قیود سه‌گانه منتفی باشد، عمل به علم هم منتفی خواهد بود.

دلیل اول

دلیل اول انصراف است. اگر روایات را ملاحظه کنید، خواهید دید که علوم دینی و معارف الهی مد نظر است. اصولاً کلمه علم در این جاها، انصراف دارد به علوم دینی و علوم مؤثر در سعادت.

علاوه بر انصراف، اگر علم هم بگوییم، کلمه اطلاق دارد؛ وقتی می‌گوید عمل بکند، معلوم است که خود محمول، محدوده موضوع را مشخص می‌کند. می‌گوید عمل به علمش بکند. پس باید علمی باشد که با عمل ربط داشته باشد؛ و با ثواب‌ها و تأکیدهایی هم که ذکر می‌کند معلوم می‌شود که باید با سعادتش گره خورده باشد. بنابراین و لو اینکه ابتدا ممکن است انسان فکر بکند این امر مطلق است، ولی با کمی دقیق معلوم می‌شود علمی که در اینجا باید به آن عمل کرد، علمی است که به عمل انسان ربط داشته باشد – چرا که عمل در غیر آنجایی که ربط نداشته باشد، معنا ندارد؛ – و همچنین علمی است که به سعادت انسان ربط داشته باشد به خاطر انصرافی که به آن اعمال مورد سعادت دارد. بعضی از علوم هم هستند که با عمل ما ربط دارند ولی دخیل در سعادت ما نیستند.

دلیل دوم

دلیل دوم مناسبات حکم و موضوع است، یعنی وقتی شما روایات را می‌بینید که می‌گوید عمل بکن و اگر عمل نکنی، چنین و چنان می‌شود؛ این نشان می‌دهد که وعده ثواب و عقاب می‌دهد؛ و ثواب و عقاب در جایی است که با سعادت و کمال انسان مرتبط است.

بنابراین، قیود مذکور، - که با مناسبات حکم و موضوع و انصراف و ظهوراتی که پایه‌اش را از قبل ریختیم، - از دل احادیث و روایات بیرون می‌آید و مسأله را روشن می‌کند.

اگر من علمی را می‌آموزم که به طور کلی با سعادت و عمل انسان مرتبط است، ولی من مصدق و موضوع تکلیف نیستم، در چنین جایی، عمل به علم معنی ندارد.

جهت دیگری که بحث ما را روشن‌تر و تکمیل می‌کند، این است که در هر یک از این آداب و وظائف باید این را دانست که این ادب و وظیفه، ادب و وظیفه مطلق معلمان است یا معلمان خاص است؟ تا اینجا معلوم شد که اخلاص و عمل به علم وظیفه معلمان علوم دینی است؛ با این توضیح که در قید اخلاص، یک استحباب کلی برای همه معلم‌ها داشتیم و یک تکلیف الزامی که در واقع، واجب توسلی نوع اول می‌شد، برای معلمان علوم دینی. قید عمل به علم هم در حوزه علوم دینی و مرتبط با سعادت بود که عرض شد.

مقصود از عمل، فیزیکی نیست

نکته بعدی این است که در عمل به علم، عمل خارجی و فیزیکی مقصد نیست؛ عمل به علم یعنی ترتیب اثر در علوم. مقصد این است که شخص، تحت تأثیر علوم خود قرار گرفته و بی‌تفاوت از کنار آن‌ها عبور نکند. نه اینکه چون علمش این است که نماز باید اینطور خوانده بشود، پس همان‌طور نماز را بخواند. بلکه معنای عمل به علم این است که در وجود او اثرگذار باشد. مثل حجر فی جنب‌الانسان نباشد که معلومات را در ذهنش گذانسته و عمل و شخصیتیش طور دیگری باشد. البته ناگفته نماند که همیشه هم، تعبیر «عمل» ندارد بلکه بعضی جاها هم می‌فرماید: «رجل آخذ بعلمه».

از شواهد مسائله این است که در بعضی جاها، از تعبیر «عمل» استفاده کرده و یا تعبیر «تارک علم» دارد که به نظر می‌آید در اولی معنای عام «عمل» مد نظر است. در بعضی جاها هم از تعبیر «آخذ بعلمه»، استفاده شده است.

«أخذ به علم» هم یعنی تحت تأثیر علم قرار گرفتن نه عمل فیزیکی. در تعبیر «تارک علم»، ترک علم یعنی بی‌اعتنایی به علم و اینکه آن را کنار گذاشته توجهی به آن ندارد. پس منظور از «عمل»، معنای مطلق و عام آن است نه عمل فیزیکی آن.

حکم عمل به علم

نکته بعدی این است که، عمل به علم، برای معلم واجب است یا مستحب؟ عمل به علم، برای شخص، واجب است یا مستحب؟ جواب این پرسش، تابع این است که بدانیم، مفاد علم معلم، چه چیزی است؟ و اینکه خود او مصدق واجب است یا مصدق مستحب؟ پاسخ این سوال این است که، اگر آن علمی که او فراگرفته و آموخت دیده است، جزء تکالیف الزامی او باشد، طبعاً عمل به علم هم در آنجا جزء تکالیف الزامی است؛ و در صورتی که جزء تکالیف الزامی نباشد، جزء ادب استحبابی می‌شود.

پس اینکه این وظیفه و ادب، استحباب دارد یا وجوب، تابع نوع تکلیف و نوع علمی است که شخص یاد داده و یاد می‌دهد. پس این حکم، تابع نوع علم و تکلیف شخص است.

۱- روایت ترغیب به عمل

و بخشی از این روایات هم هست که ترغیب می‌کند به عمل به علم. این دو دسته از روایات که دو طائفه را در همین باب می‌توانید پیدا بکنید. هم در آیات قرآن هم در روایات یک دسته که مذمت می‌کند و وعده عقاب می‌دهد و عتاب آسود صحبت می‌کند؛ و یک دسته‌ای هم مطلق است و ترغیب می‌کند. این یک جهت است. من مصاديقش را نمی‌گویم.

در باب عمل به علم، دو طائفه روایات داریم. یک طائفه، متن و مفاد ترغیبی دارد و طایفه دوم، - نسبت به عدم عمل به علم، - لحن عتاب آسود و مؤاخذه‌ای دارد. لحن ترغیبی، مربوط به بحث عمل به علم است.

به دلیل مناسبات حکم و موضوع و قرائن لبیه، بعيد است منظور از عمل به علم، این باشد که بگوید: چیزی که برای دیگران مستحب است، برای معلم و عالم واجب و چیزی که دیگران مکروه است، برای او حرام بشود. بلکه در واقع، همان حکم پایه را که در حوزه علم او قرار گرفته، مورد تأکید قرار می‌دهد.

پس نمی‌توانیم از طائفه اول روایات، چنین استفاده‌ای بکنیم که؛ حکمی که برای دیگران استحباب است برای معلم و عالم وجوب می‌شود. بلکه این روایات، همان تأکد حکم را، با همان کیفیتی که دارد، می‌آورد.

۲- روایت نهی و مذمت عالم بی عمل

دو دسته روایات داریم. اگر دقت بکنید در آیات و روایات ما دو دسته داریم. بعضی از آیات و روایات هست که مذمت می‌کند یا وعده عقاب داده است. «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ» (الجاثیة / ۲۳) در مورد بلعم باعورا در دو جای قرآن دارد که تعابیر کلی دارد. یا تعابیرهایی مثل تعابیرهای «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» (الجمعة / ۵)

که باز راجع به عالم بی عمل هست؛ و خیلی از روایات دیگری که اینجا می‌توانید ببینید. این دسته از روایاتی است که وعده عقاب می‌دهد. خود این دسته دوم دو قسم است:

- روایاتی که به مفاسد ترک عمل به علم اشاره می‌کند.
- روایاتی که وعده عذاب می‌دهد.

الف- اشاره به مفاسد ترک عمل به علم

روایاتی وجود دارند که به مفاسد اشاره می‌کند. «إِنَّ الْعَالَمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزِلُّ الْمَطْرُ عَنِ الصَّفَّا»^۴. در واقع روایت می‌خواهد بگوید که این کار او، اثر ندارد؛ - ممکن است روایت، موعظه به تکاليف استحبابی کرده و فلسفه تربیتی را بیان کند؛ می‌فرماید: کسی که علومی را یاد می‌دهد که مرتبط با عمل و زندگی اخلاقی و معنوی انسان‌ها است ولی خودش التزام ندارد. «زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ». این کار او بی‌ارزش است. تعدادی از روایات، مثل همین روایت، فلسفه تربیتی را ذکر می‌کنند؛ مثل روایتی که می‌گوید: «مَثَلُ الَّذِي يَعْلَمُ وَ لَا يَعْمَلُ بِهِ مَثَلُ السَّرَّاجِ يُضِيءُ لِلنَّاسِ وَ يَحْتَرِقُ نَفْسُهُ»^۵. اما روایاتی هم وجود دارد که وعده عذاب می‌دهد و می‌گوید که «لَمْ يَجِدْ عَرْفَ الْجَنَّةِ»^۶ بوی بهشت را نمی‌شنود. معلوم است که در اینجا تکاليف الزامی است.

^۴ - الكافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۱، ص: ۴۴

^۵ - عدة الداعی و نجاح الساعی، ص: ۸۰

^۶ - لسان العرب؛ ج ۹، ص: ۲۴۰

ب- وعده عذاب می‌دهد

بعضی از روایات وعده عذاب می‌دهد. آنجا که می‌فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضْلَلَهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ» (الجاثیة / ۲۳)، وعده عذاب می‌دهد. این قسم از وعده عذاب، یا از حیث مکلف عام و یا از حیث مکلف خاص، به آنجایی اختصاص دارد که تکالیف و وظائف الزامی دارد. مثل حاکم و عالم، که الزامیات خاص خود را دارند.

صاديق عاملین به علم

۱- معلم به معنای عام

در حقیقت، آن شخصی که معلم علوم دینی است و علوم دینی را یاد می‌دهد، سه تا عنوان دارد.

- عنوان اولش این است که مکلف است.
- عنوان دومش هم این است که عالم است.
- عنوان سومش هم این است که معلم است.

اینکه این شخص باید به تکالیف عمل بکند (مکلف است)، این تکالیف، تکالیف واجب و مستحب است؛ و اگر حرام است، ترکش الزامی می‌شود.
از حیث این که عالم هم هست، تأکیدی شده بر اینکه به آن تکالیف عمل بکند یعنی همان تکالیف واجب و مستحب، برای عالم مؤکد می‌شود.

برای معلم، این عمل به تکلیف، اشد تأکیداً و اکثر تأکیداً ذکر می‌شود.
در حقیقت شخص مکلفی که خواندن نماز برای او واجب است، خواندن نماز با خضوع و خشوع - به عنوان یک مکلف - استحبابی برای او دارد. این استحباب برای این است که مکلف مقدمتاً باید اینها را یاد بگیرد. ولی وقتی که عنوان عالم دینی پیدا کرد، همان تکالیف برای او با یک ضریب بالاتری مقرر می‌شود. یعنی عمل به علم، تأکید بیشتری روی همان تکالیف می‌آورد. اگر واجب است برای او ثواب و تأکید بیشتری دارد و اگر مستحب است برای او استحباب مؤکد و تأکید بیشتری دارد.

وقتی که همین شخص معلم می‌شود، یعنی در صدد یاد دادن و آموزش به دیگران بر می‌آید، آن تکالیفی که دیگران به صورت عادی دارند و کمی مهم‌تر، مورد خطاب عالم هست؛ با تأکید بیشتر و به صورت تساعده و تأکید بالاتری، برای معلم فرض می‌شود. البته این تابع فرض است. یعنی اگر واجب است، واجب خیلی مؤکدی می‌شود و اگر هم مستحب است، مستحب خیلی مؤکدی می‌شود.

تکالیف معلم تابع نوع تکلیفیش است

و نکته دیگر این است که عمل به علم، از سوی معلم، - از حیث اینکه تکلیفیش را عمل می‌کند، - از ادله دیگری معلوم است که تکلیفیش چیست؟ باید عمل بکند یا مستحب است؟

روایات شمول معلم نسبت به تکالیف مکلف

اگر ادله‌ای که تکالیفی را واجب یا مستحب می‌کند، اطلاق داشته شند، معلم را هم می‌گیرد. یعنی اطلاق همان ادله‌ای که می‌گوید: «يا ايها الذين امنوا»، «اقيموا الصلاة» و «اوفوا بالعقود»، این شخص را به عنوان احد المکلفین می‌گیرد.

ادله‌ای هم که می‌گوید: عالم وظیفه دشوارتری دارد و باید به علم خودش عمل بکند؛ همان تکالیف پایه را که برای همه هست، با همان کیفیت، برای عالم مؤکد می‌کند. یعنی اگر واجب است برای او وجوب تأکدی پیدا می‌کند و اگر مستحب است مستحب تأکدی و اگر حرام است حرام تأکدی پیدا می‌کند.

همین طور ادله دیگری که عمل به علم را برای معلم ثابت می‌کند، این تأکد را برای معلم افزایش داده و تکالیف را با همان کیفیت و البته تأکد بیشتری برای معلم گوشزد می‌کند.

علت شمول معلم

۱- فلسفه تربیتی برای دیگران

۲- فلسفه روحی برای خود

اما آنچه که روایات در باب معلم می‌گویند، یک بعد تربیتی و آموزشی و تعلیمی دارد. این حیث، از اصل عمل به وظیفه‌اش جدا است. یعنی از حیث اینکه او معلم است و این یک تأثیر تربیتی دارد، تأکید می‌کند به اینکه به علمش عمل بکند.

چرای آن هم معلوم است و آن اینکه، عمل به علم، بار تربیتی و انرگذاری دارد. اگر معلم علوم الهی و علوم دینی، به علم خود عمل بکند، هم فرایند یادگیری بهتر محقق می‌شود و هم جلوی بدآموزی و احیاناً مصالح و مفاسد دیگری که دارد، گرفته می‌شود.

از لحاظ مصلحتی، - تأکدی که در عمل به علم هست، - یک مصلحت آن، به خود شخص بر می‌گردد و آن اینکه، اگر کسی که همه زوابای مسائله را می‌داند و در صدد آموزش بر آمده، به علم خود عمل نکند، یک نوع قساوت برای او به همراه خواهد داشت.

مصلحت دوم، در ارتباط و تأثیر نسبت به دیگران است. که اگر این عالم و معلم به دانش‌های خودش عمل بکند و پایبند آن معارف و معلومات خودش باشد هم آموزش را تصریح می‌کند - چون آموزش علوم الهی یک فلسفه تربیتی دارد. - و هم آن تأثیر روحی و نفسانی را تقویت می‌کند. - در واقع این، تحلیل تربیتی این روایات است -. بنابراین ما یک بحث - در واقع به نوعی - فقهی اینجا داریم و می‌خواهیم بگوییم این تأکیداتی که در اینجا آمده، نسبت به علومی که شخص دارد، تأکید است. آن علوم گاهی مشتمل بر تکالیف واجب است که برای عالم مؤکد می‌شود و برای معلم اکثر تأکیداً می‌شود و اگر مستحب است برای عالم مؤکد می‌شود و برای معلم اکثر تأکیداً می‌شود.

تأکیدی که در این دو جا انجام می‌گیرد، دو فلسفه دارد:

- یک فلسفه نفسی و روحی که برای خود شخص دارد.

- یک فلسفه تربیتی که نسبت به دیگران دارد.

شماره شیوه: ۱۲۹۷

به این معنی که اگر به علم خود عمل بکند، در مرحله اول خودش کمال پیدا می‌کند و در مرحله بعدی تأثیر گذاری اش ارتقاء پیدا می‌کند؛ و اگر به علم خود عمل نکند، هم خودش مبتلای به قساوت می‌شود و هم موجب کاهش درجه اثر گذاری اش می‌شود.

بنابراین اگر سوال بکنید که عمل به علم واجب است یا مستحب؟ می‌گوییم تابع همان تکلیف است؛ برای عالم و معلم همان تکلیفی که در علم او وجود دارد و مورد ابتلای او بوده و مصدقش هست، برای عالم و معلم به عنوان شخص و احد المکلفین واجب است؛ حال که عالم و معلم شد، تأکد پیدا می‌کند؛ و همچنین اگر مستحب است برای او همان هست منتهی تأکد پیدا می‌کند.

اما قسم دوم روایات؛ شامل روایاتی است که در آن‌ها ترک علم موجب عقاب می‌شود. طبق قاعده، چنین روایاتی – با مناسبات حکم و موضوع و قرائن لبی، – مخصوص به تکلیف الزامی است. یعنی اگر به علم خود – که باید به آن عمل بکند، – عمل نکند، عقاب می‌شود. اما در مورد عمل استحبابی، بعيد است؛ این روایات اطلاق داشته و مستحبات و تکالیف ترجیحی را هم در برگیرد.

جمع بندی

مطلوبی که در این جمع بندی باید به آن توجه کرد؛ این است که:
اولاً: روایاتی که در باب علم و ترغیب به عمل وارد شده، بعضی حالت ترغیبی دارد و بعضی حالت عتابی.
قسم اول روایات ترغیبی، به خاطر دو فلسفه، – یکی فلسفه نفسی و روحی برای خود شخص و دیگری هم فلسفه تربیتی و اثر گذاری در دیگران، – همان تکالیف پایه را در درجه اول برای عالم و در درجه بالاتر برای معلم، تأکد می‌بخشد.

روایاتی هم که لحن مؤاخذه‌ای و عتابی دارد دو قسم است.

بعضی به مضرات ترک عمل اشاره می‌کند و می‌گوید در همین دنیا بی اثر است؛ در این قسم از روایات، حرمتی نیست و مطلق است. اما روایاتی که عذاب را برای عالم تارک عمل بیان می‌کند، با توجه به مناسبات حکم و موضوع و قرائن لبیه، به تکالیف الزامی اختصاص پیدا می‌کند یعنی به علومی که در حوزه تکالیف، برای عالم، یک تکلیف الزامی می‌آورد.

شماره شیوه: ۱۲۹۷

پس اطلاق روایات قسم اول که ترغیب می‌کند به عمل به علم، محفوظ مانده و اثرش هم، همانی است که عرض شد.

قسم دوم روایات هم، که مفاسد و مضرات ترك عمل به علم را متذکر می‌شوند ولی کاری به عذاب ندارند، اطلاق دارند.

قسم سوم هم روایاتی هستند که برای ترك عمل به علم، وعده عذاب می‌دهند. این روایات اختصاص دارند به تکاليف الزامي؛ و الا عقل نمی‌پسندد که شخصی به خاطر عمل نکردن به تکلیف استحبابی که رجحانی دارد و آن را به دیگران یاد می‌دهد، عذاب ببیند.

ثانیاً: یک جهت دیگری هم که اینجا باید به آن توجه کرد این است که ما هر چه می‌گوییم فقهی می‌گوییم؛ همه موضوعات اخلاقی که در کتاب‌های اخلاقی است باید از نگاه فقهی مورد بحث قرار بگیرد؛ از جمله اشکالاتی که در تاریخ فقه داریم این است که خیلی از مسائل اخلاقی را که با ما سر و کار دارد، به عنوان بحث‌های اخلاقی کنار گذاشته‌ایم. در حالی که همه این‌ها تکلیف دارند یا واجباند یا مستحب. گاهی هم اثر و ارزش مسائل اخلاقی بالاتر از چیزهای دیگر است که در ابواب دیگر فقه به چشم می‌خورد. خیلی جالب است که مرحوم شهید ثانی در صفحه پنجاه و هفت در ذیل عمل به علم این‌طور دارد که «وللعالم فی تقصیره فی العمل بعد أخذہ بظواهر الشريعة، واستعمال ما دونه الفقهاء من الصلاة الصيام والدعاء وتلاوة القرآن، وغيرها من العبادات ضروب آخر، فإن الاعمال الواجبة عليه، فضلا عن غير الواجبة، غير منحصرة فيما ذكر، بل من الخارج عن الأبواب التي رتبها الفقهاء ما هو أئم» وخارج از این ابوابی که در فقه موجود ما هست چیزهای مهم‌تری «ومعرفته أوجب والمطالبة به والمناقشة عليه أعظم، وهو تطهير النفس عن الرذائل الخلقية: من الكبر والرثاء والحسد والحقد، وغيرها من الرذائل المهلكات، مما هو مقرر في علوم تختص به، وحراسة اللسان عن الغيبة والنمية، وكلام ذي اللسانين، وذكر عيوب المسلمين وغيرها. وكذا القول فيسائر الجوارح، فإن لها أحكاما تخصها وذنوبا مقررة في محالها، لابد لكل أحد من تعلمها وامتثال حكمها، وهي تكليفات لا توجد في كتاب البيوع والاجارات وغيرها من كتب الفقه،»^۷ ولی در واقع با توضیحی که ایشان می‌دهند، همه مسائل حکم و تکلیف دارند؛ و باید آن تکالیف و احکام را انسان به دست بیاورد. که بخشی از آن در کتاب فقه‌الاخلاق غیر از فقه‌التربیه، باید مورد توجه قرار گرفته و بحث بشود.

^۷ - منیة المرید فی ادب المفید والمستفید، شهید ثانی، ص ۱۵۵.



شماره شیوه: ۱۲۹۷

ثالثا: نکته دیگر در اینجا این است که انسان موجود عجیبی است که در خودش می‌تواند تولید ترس بکند کسی مثل من که روزها از عمرش گذشته و هیچ ترس و اشکی در او پیدا نشده ولی می‌تواند همه این‌ها را به اشک سحر مبدل بکند. این خواندن و استدلال و گفتن یک چیزی است. ولی اینکه خود را در معرض تابش واقعیت قرار بدهد، یک چیز دیگری است. و این اختیاری است. توجه و تأکید بر مسئله چیز دیگری است. همین الان ما این‌ها را می‌گوییم ولی تلاش من این است که این حروف را دسته‌بندی بکنم و استدلالش را درست بکنم و نظمش بدهم. ولی تلاشم این نیست که خودم از این بهره‌ای ببرم. عمل به علم، معنای عمل فیزیکی نیست یعنی آخذ بعلمه یعنی متأثر عن علمه الالهی و شواهدی هم دارد که بعد می‌گوییم.